

## جبر حافظي

رضا به داده بده وز جبین گره بگشاي  
که بر من و تو در اختیار نگشادست

\*\*\*

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم  
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

با بررسی و سیر در دیوان غزلیات حافظ که تنها سند مورد وثوق جهت شناخت اندیشه اوست، با ابیات فراوانی مواجه می شویم که ناظر بر اندیشه جبرگرایانه حافظ است و از دیگر سویی، بسیاری ابیات دیگر را نیز مشاهده می کنیم که نشان از عقاید اختیار انگارانه سراینده آن دارد.

گروهی با تمسک به ابیات دسته اول، حافظ را جبری مسلک می دانند و گروهی نیز با نظر به ابیات گروه دوم، وی را پیرو عقیده اختیار می شناسند.

اگرچه از نظر تعداد ابیات، این دو دسته ابیات تقریباً با هم برابری می کنند، اما کفه ترازو با توجه به مطالبی که ذیلاً شرح آن خواهد رفت، به نفع ابیات جبرانگاران سنگینی می کند.

### دسته اول- ابیات اختیار انگارانه

ابتدا به برخی ابیات دیوان حافظ که به عنوان ابیات دال بر پذیرش اختیار است، نگاهی گذرا می اندازیم:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم  
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد  
من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم  
چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم  
محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها  
توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم  
من لاف عقل می‌زنم، این کار کی کنم

دست از طلب ندارم تا کام من برآید  
یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم  
و اندر این کار دل خویش به دریا فکنم

جرعه جام بر این تخت روان افشانم  
غلغل چنگ در این گنبد مینا فکنم

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم  
بهار توبه شکن می‌رسد چه چاره کنم

من ترک عشق شاهد و ساغر نمی‌کنم  
صد بار توبه کردم و دیگر نمی‌کنم

قومی به جد و جهد نهادند وصل دوست  
قومی دگر حواله به تقدیر می‌کنند

کمتر از ذره نه‌ای پست مشو مهر بورز  
تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

ما نگویم بد و میل به ناحق نکنیم  
جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم

عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است  
کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم

و ...

مشاهده می شود که سراینده این ابیات از عزم و اراده بر انجام کاری و از افعال سخن می گوید و گاه از عزم خود در انجامی کاری ستبر خبر می دهد.

## دسته دوم- ابیات جبر گرایانه

نمونه هایی از ابیات جبری حافظ را نیز از نظر می گذرانیم:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشادست

در خرابات طریقت ما به هم منزل شویم  
کاین چنین رفته‌ست در عهد ازل تقدیر ما

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر  
که ندادند جز این تحفه به ما روز الست

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند  
گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر

نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست  
آن چه سلطان ازل گفت بکن آن کردم

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم  
اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم  
لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی

آن چه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم  
اگر از خمر بهشت است وگر باده مست

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند  
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود  
کاین شاهد بازاری، وان پرده نشین باشد

آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر  
کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد  
قضای آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد

مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند  
هر آن قسمت که آن جا رفت از آن افزون نخواهد شد

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم  
که من دلشده این ره نه به خود می‌پویم

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند  
آن چه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست  
که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم

۹ . . . .

روشنست که در این ابیات و البته بسیاری ابیات دیگر که در اینجا ذکر نشده، حافظ هر آنچه رخ داده و می‌دهد را به روز ازل و آنچه در آنجا مقدر شده است، نسبت می‌دهد و

رندي و خرابات نشيني خود را نه گناه خود، که تقدیر و قسمت ازلي اش مي داند. و تدبير خود را مقهور تقدیر الهي مي بيند، که البته «تغيير قضا نتوان کرد».

ضروريست که پيش از مقايسه اين دو گروه ابیات، به چند نکته توجه شود:

## حافظ اشعري مشرب

اول: آنکه بر خلاف نظر برخي که حافظ را شيعه دانسته اند، او اهل تسنن و اشعري مسلک بوده است. در بيان دلايل اين مدعا به ذکر ۲ نکته اکتفا مي شود:

- ۱- مطالعات و تحصيلات و اساتيد حافظ(از جمله قاضي عضالدين ايجي) بيانگر اينست که وي در مکتب اشعري تحصيل نموده و پرورش يافته است.
- ۲- اشاراتي در برخي ابیات حافظ موجود است که بيانگر عقايد اشعري وي مي باشد؛ از جمله بيت:

اين جان عاريت که به حافظ سپرد دوست  
روزي رخس بينم و تسليم وي کنم

که بنا به نظر استاد خرمشاهي، ناظر به نظريه «رويت الهي» است که اين عقیده(ديدار خداوند در آخرت) از نظريات اشاعره است و معتزله و شيعيان منکر آنند.  
همچنين حافظ در بيت :

سبب مپرس که چرخ از چه رو سفله پرور شد  
که کام بخشي او را بهانه بي سببيست

به نفي اسباب و عليت مي پردازد که اين نیز از اهم عقايد اشاعره است.  
از ديگر عقايد اشعريان، اعتقاد به توحيد افعالي خداوند است که در ابیاتي نظير بيت زیر حافظ به آن اشاره نموده است:

اگر رنج پيش آيد وگر راحت اي حکيم  
نسبت مکن به غير که اينها خدا کند

و نیز در بيت:

در کارخانه اي که ره عقل و فضل نيست  
فهم ضعيف راي فضولي چرا کند؟

به نفي اعتبار عقل مي پردازد که اين نیز از اصول عقايد اشاعره است.

از اينرو با توجه به آنچه گفته شد، بايد پذيرفت که حافظ اشعري بوده و اشعريان نیز چنانکه مي دانيم جبري مسلک بوده اند و در نرم ترين و اعتدالي ترين نظر، پيرو عقیده «کسب» هستند که البته اين نیز همان جبر است.

البته اشعري گري حافظ اعتدالي بوده و اين را نيز مي توان با رجوع به ابیات وي دريافت.

## مراتب جبر و اختيار

نکته دوم: اينست که مي بايست در مساله «جبر و اختيار» به سطح و درجه توجه داشت و اينکه جبر و اختيار حدود و مراتبي دارد که البته بحث در خصوص «جبر و اختيار» در سطوح پايين و دون، چندان پيچيده نيست. ساده ترين و نازل ترين سطح و درجه اختيار، اينست که «چه کنم يا چه نکنم» و در واقع سطح افعال است و همانيست که مولانا نيز در جايي بدان اشاره مي کند:

این که گویی این کنم یا آن کنم  
خود دلیل اختیار است ای صنم

و البته کسی منکر این سطح از اختيار نيست.  
بسياري از ابیات اختيار گراي حافظي نيز به سطوح و مراتب پايين اختيار اشاره دارد؛  
مانند:

آب و هوای فارس عجب سفله پرور است  
کو همرهی که خیمه از این خاک برکنم

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم  
محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم  
من لاف عقل می زنم این کار کی کنم

و ...

اما آنجا که حافظ از جبر مي گوید، اصل و اساس امور را زير سوال مي برد و همه چیز را منوط به «آنچه مقدر کرده اند» مي داند و بيان مي دارد که هر چه انجام مي دهيم و هر آنچه مي رود، از قبل تعيين شده و آنچه در تقدير رقم زده شده، کم و زياد نمي شود:

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد  
قضای آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد

مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند  
هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد

## جبر حافظ در برابر زهدفروشان

نکته سوم: با نظر به ابیات جبري حافظ، در مي يابيم که در بسياري موارد، وي جبر و اندیشه جبري را به عنوان سلاحي در برابر معترضان و مخالفانش و زهد فروشان و ریاکاران به کار برده است و بيان مي کند که «اگر تو واعظ و زاهد و صاحب مقام بوده و به جايگاهي

رسیده ای و من، چنین، به خود نناز و بر من فخر مفروش که این ها را در جای دیگر تعیین کرده اند و دست من و تو نیست».

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر  
که ندادند جز این تحفه به ما روز الست

عییم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم  
کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست  
که نیست معصیت و زهد بی مشیت او

برو ای ناصح و بر دردکشان خرده مگیر  
کارفرمای قدر می کند این، من چه کنم

من اگر خارم و گر گل، چمن آرایی هست  
که از آن دست که او می کشدم می رویم

بنابراین از مجموع آنچه گفته شد، دریافت می شود که حافظ جبری مسلک بوده، اما جبر وی نه از نوع جبر فیلسوفانه و متکلمانانه که از جنسی دیگر است.

### تجربه درونی شاعر

حافظ به عنوان فیلسوف در جایگاه تبیین یک فلسفه و بیان یک نظریه ظاهر نشده و قصد بیان یک تئوری کلامی را نداشته است. بلکه وی در کسوت یک شاعر، حالات درونی و دریافت ها و تجربه های درونی خود را بازگو می کرده است. وقتی «جبر و اختیار» را از زبان یک شاعر می شنویم، نباید آن را حمل بر بیان یک قاعده کلی کلامی-فلسفی کنیم؛ بلکه باید آن را برخاسته از تجربیات خاص و شخصی شاعر بدانیم. شاعر وقتی سخن می گوید، به اقتضای حال خود، می گوید؛ گاه تند و پر التهاب و پرخاشگرانه، گاهی ملول و افسرده و گرفته و گاه شادان و پُران و به تعبیری، «بر فراز عرش».

و چنین است که نباید جبر حافظ را از جنس جبر فیلسوفان و متکلمان دانست.

### تجربیات بیرونی حافظ

از سوی دیگر، با تامل در وضع اجتماعی شیراز زمان حافظ، نکته ای دیگر بر ما مکشوف می شود و آن، تاثیر محیط اجتماعی و در واقع تجربیات بیرونی حافظ در گرایش وی به جبر است.

حافظ نگاهی اجتماعی نیز داشته است و این امر به روشنی در ابیات وی پیداست؛ آن جا که وی از سالوس بازی ها و سفله پروری ها و واعظان ریاکار و زهدفروشی ها و ... می گوید، همگی حاکی از توجه شاعر به نابسامانی های اجتماعی زمان خود است.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند  
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب  
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

سخندانی و خوشخوانی نمی‌ورزند در شیراز  
بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم

دل‌ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس  
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

در جامعه زمان حافظ، زهدفروشی، ریاکاری و سالوس بازی رواج داشته و به واقع یک جامعه دینی آکنده از زهد ریایی و تصوف منحنط بوده است. در چنین جامعه ای سالوس بازان و ریاکاران عنان کار را در دست گرفته و دیو، لاف از زیبایی می‌زند و شایستگان و زیبارویان حقیقی جایگاه و خواستاری ندارند و مجبور به انزوا و پرده نشینی شده بودند:

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن  
بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالعجیبت

و روزگار، بی دلیل و بی حساب کام بخشی می‌کند؛ بی حساب به برخی می‌دهد و به برخی نمی‌دهد. چه بسا نالایقان که ارج یافته و شایستگان که محروم مانده اند:

سبب می‌رس که چرخ از چه سفله پرور شد  
که کام بخشی او را بهانه بی سببیت

در واقع در جامعه زمان حافظ، هیچ نظم قابل اتکا و قابل پیش بینی وجود نداشته و حافظ می‌دیده که نالایقان کام می‌گیرند و شایستگان، ناکام و منزوی می‌شوند و از اینرو دست‌هایی پنهان را فراتر از نظام علی-معلولی طبیعت، بر امور موثر می‌داند.

از اینرو می‌توان علاوه بر آموزه های مکتب اشعری و تجربه های درونی حافظ، وضع اجتماعی و تجربه های بیرونی وی را نیز در جبرگرا شدن او موثر دانست.

## جبر عاشقانه

در پایان این بحث به نکته ای بسیار مهم اشاره می‌شود و البته تفصیل و شرح آن را به فرصتی دیگر حواله می‌کنم.

در عالم اختیار، استقلال معنا دارد و در جبر، هیچ استقلال حقیقی وجود ندارد. عاشق تماماً وابسته به معشوق است و از خود استقلالی ندارد. کسی که دل داده است، دیگر اختیاری ندارد و خود را و اراده و اختیارش را به دست معشوق می‌سپارد. از اینرو عالم

عاشقي، عالم جبر است- سراسر جبر. در حالیکه در خارج از عالم عاشقي و آنجا که عقل مقام و اعتبار دارد، استقلال و اختیار ارجمند است:

دل به رغبت می‌سپارد جان به چشم مست یار  
گر چه هشیاران ندادند اختیار خود به کس

و از اینرو حافظ عاشق، خود را در چنبره جبر می‌بیند و تماماً در اختیار دوست و مجبور.

**مصطفی‌علیزاده**

[Mo\\_alizadeh26@yahoo.com](mailto:Mo_alizadeh26@yahoo.com)

منابع مورد استفاده در نگارش این مقاله:

- ۱- سلسله سخنرانی‌های دکتر سروش در باب حافظ شناسی (لوح فشرده سروش حافظی)
- ۲- حافظ نامه، بهالدین خرمشاهی
- ۳- چهارده روایت، بهالدین خرمشاهی
- ۴- از کوچه رندان، دکتر زرین کوب
- ۵- عرفان حافظ (تماشاگاه راز)، استاد مطهری

**وبلاگ خمر کهن**

[Http://rendaan.persianblog.com](http://rendaan.persianblog.com)